

تحلیلی از نصوص مرتبط با ولد الزنا و بیان رأی برگزیده در این پیوند

### تحلیل

بدون شک نصوص مرتبط با ولد الزنا را باید در چارچوب مسلمات دین، شریعت و عقل تفسیر کرد، فارغ از این که نص مرتبط، برخوردار از سند معتبر باشد یا نباشد. مثلاً هر گاه دلیلی دلالت کند که ولد الزنا نمی‌تواند عاقبت بخیر شود یا به بهشت راه پیدا نمی‌کند به تعبیر دیگر: به نوعی درگیر عمل خلافی است که پدر و مادر او مرتکب شده‌اند! در این جا واضح است که نمی‌توان با این بیان‌ها موافقت کرد و اگر روایتی معتبر بر این مطالب دلالت کند و قابل توجیه موجه به وجهی مقبول نباشد، باید آن را رد کرد؛ زیرا اصل مسلم قرآنی و عقلی است که: \* و لا تزر وازرة وزر اخرى\* (شخصی بودن مجازات‌ها؛ نه مسئولیت‌ها).

البته دخول به بهشت الهی حق هیچکس نیست تا راه‌ندان کسی، ظلم به وی باشد یا مجازات به حساب آید، لکن وقتی خداوند حکیم، بهشت را مزد مؤمنان و عاملان عمل صالح قرار داد، نبردن ولد الزنا را به بهشت در شرایط مساوی با دیگران، خلاف حکمت به حساب می‌آید و همین مقدار برای رد روایتی که دلالت بر عدم دخول ولد الزنا به بهشت می‌کند، کافی است.

چنان که نباید هیچ نصی که دلالت بر سلب اختیار ولد الزنا در پیمودن مسیر مستقیم و خیر می‌کند، - اگر چنین نصی باشد - پذیرفت؛ زیرا سلب اختیار با تکلیف و نظام استحقاق ثواب و عقاب منافات دارد و این در حالی است که ما از این جهت، استثنایی نه در نصوص دینی و نه به اقتضای ادراک عقل و نه بالوجدان نمی‌بینیم.

از این دو تعیین مسلم که بگذریم به تعیینات دیگری می‌توان تن داد، مثلاً گفت:

ولد الزنا استعداد بیشتری برای لغزیدن و فاصله گرفتن از ایمان و عمل صالح دارد، بدون این که اختیاری از او سلب شود؛ شبیه انسان‌های دیگر که از جهت زمینه‌های لغزیدن و نلغزیدن با یکدیگر در شرایط مساوی نیستند.

البته این گفته در حد احتمال باقی می‌ماند تا از مجاری معتبر شرعی یا علمی ثابت شود.

تعیین دیگری که می‌توان گفت این که شارع مقدس رفتارش را در دادن منصب و مسئولیت، نسبت به ولد الزنا، محدود کرده است، بدون این که بر وجود هیچ منقصتی در شخص ولد الزنا دلالت داشته باشد. این رفتار می‌تواند بملاحظه حق اجتماع، نوعی مبارزه عملی و پلشت‌انگاری عمل زنا و - حتی - مراعات شأن ولد الزنا، تا کمتر در معرض قرار گیرد و از تهاجم و زخم زبان دیگران در امان ماند و... بوده باشد.

بنابراین اصل حکمت، نفی ظلم و مسلمات نقل و عقل در رفتار با ولد الزنا ثبوتاً ملاحظه گردیده، چنان که فهمنده نصوص هم باید اثباتاً با همین ملاحظه، نصوص مرتبط را فهم کند و در مقام افتا فتوا دهد.

## بیان رأی برگزیده

به نظر می‌رسد این ادله با تعابیری که دارد و بخشی از آن‌ها نقل گردید - حتی فارغ از ضعف اسناد آن - دلالت بر اعتبار طهارت مولد در قاضی ندارد، شاید به همین دلیل است که جمع کثیری از قائلان به اعتبار این شرط در قاضی، این اخبار را سند خود قرار نداده‌اند.

شنیدنی این که فقیه نامی محقق حکیم در پیوند با اعتبار طهارت مولد در مرجع تقلید، مطلبی دارد که انگاره وی را در مسأله مورد گفتگو روشن می‌سازد! توجه کنید :

«و اما طهارة المولد : فهی داخله فی الایمان بناء علی کفر المتولد من الزنا. اما بناء علی خلافه فلا دلیل علی اعتبارها غیر الاصل المحکوم ببناء العقلاء. نعم عن الروضة دعوی الاجماع علیه و علیه فهو المعتمد»<sup>1</sup>.

در این متن نادیده گرفتن و به حساب نیاموردن روایات مورد گفتگو کاملاً آشکار است. البته براین متن، ملاحظات عدیده ای وارد است که در مجال خود متعرض می‌شویم. انشاء الله تعالی.<sup>2</sup>

بنابراین دلیل دوم مثبت مدعا نیست.

## نقد و بررسی دلیل سوم

در ارتباط با این دلیل گاه گفته می‌شود : اجماع مزبور مدرکی - یا محتمل المدرک - است؛ قهراً بر مبنای عدم قبول این نوع از اجماع‌ها، نباید این نهاد را به عنوان دلیلی مستقل قرار داد، مگر فقیه‌ای اصل مبنای فوق را نپذیرد یا این اجماع را به قدری استوار بیندارد که آن را غیر برخاسته از سایر ادله فرض کند و معتقد باشد در مقام صرفاً یک تقارن بین اجماع و سایر ادله است نه بیشتر.

با این وجه، به راحتی نمی‌توان این نوع از اجماع‌ها را مدرکی دانست و آن را رد کرد.<sup>3</sup>

البته به نظر می‌رسد این اجماع، اگر برخاسته از ادله مورد گفتگو نباشد، بی‌ارتباط و نابرخاسته از برخی وجوه دیگر نیست، قهراً اجماعی تبعیدی - حداقل در اثبات و احراز - در مسأله پا نمی‌گیرد.

اما از نظر اعتبار، اگر نتواند دلالت بر اعتبار شرط مورد گفتگو کند، می‌تواند برای فقیه ایجاد شک کند، قهراً با نبود دلیل بر هیچ طرف، زمینه جریان اصل عدم اعتبار را آماده می‌کند.

1. مستمسک العروة الوثقی، ج 1، ص 45 و 46.

2. برخی ملاحظات در جلسه درس شفاها بیان گردید.

3. تعریضی است بر برخی رفتارها در این باره، به عنوان نمونه ر.ک : التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج 1، (الاجتهاد و التقليد)، ص 235. فتامل.